

به ژئوپلیتیک هاویه خوش آمدید!

فرانکو بیفو براردی



ترجمه‌ی محمد عادل فر و عرفان آقایی



فرانتس که خدا را از میدانی خالی در شب استر ۲۰۲۰ مخاطب قرار داده بود، تاکید کرد: «این زمان قضاوت تو نیست، بلکه زمان قضاوت ماست؛ زمان برگزیدن آن چه که اهمیت دارد و آن چه که باید از دست برود، زمان جدا کردن آن چه ضروری است از آن چه که ضروری نیست»^۱ - مارکو پولیتی

دشمن داخلی

منطق جنگ وحشت است.

در نشانه‌شناسی جنگ، تمام اخبار وحشتناک، حتی اخبار جعلی مؤثراند، زیرا عداوت و ترس تولید می‌کنند. چرا هنگامی که ایالات متحده بر سر فلوجه بمب فسفری می‌ریزد یا هنگامی که روس‌ها زندانیان غیرمسلح را در بوچا^۲ می‌کشند برآشفته می‌شویم؟ آیا ما درباره‌ی جنایات جنگی سخن می‌گوییم؟ در حالی که جنگ به خودی خود جنایت است؛ یک زنجیره‌ی اتوماتیک از جنایات.

پرسشی که باید بدان پاسخ داده شود این است: چه کسی مسئول این جنگ است؟ چه کسی خواستار آن بود، آن را برانگیخت و عنان آن را گشود؟ پاسخ نازی-استالینیسیم روسی تحت رهبری پوتین است، شکی درباره‌ی آن نداریم. اما همه می‌توانند ببینید که شخص دیگری نیز به شدت خواهان این جنگ بود و فعالانه در حال تغذیه‌ی آن است.

اگر در فوریه اتحادیه‌ی اروپا کنفرانس بین‌المللی را بنا به درخواست لاوروف تشکیل داده بود، ماشین جنگ می‌توانست متوقف شده باشد. اما به جای آن، ترجیح داده شد که شعله‌های [جنگ] را برافروزند. یک نماینده‌ی اوکراینی حاضر در گفت‌وگو با روس‌ها صادقانه اظهار کرد: «من شگفت‌زده شده‌ام، چرا ناتو به این زودی

^۱ Marco Politi

^۲ Bucha : شهری در اوکراین.

در مورد جنگ اظهار کرد که مداخله نمی‌کند؟ با انجام چنین کاری روس‌ها را به تشدید جنگ دعوت کردند».

کسانی که در جنگ شرکت می‌کنند قادر به اندیشیدن نیستند. چون که استدلال‌های سیستم عصبی شناختی آن‌ها کاملاً به‌سادگی قابل درک است. کسانی که جنگ را به‌راه می‌اندازند باید جان‌شان را حفظ کنند و کسانی را که ممکن است قصد جان آن‌ها را داشته باشد بایستی بکشند. و اول از همه بایستی دشمن داخلی را خفه کنند.

دشمن داخلی حسّانیت^۳ بشریت است: یعنی وجدان، اگر که آن را داشته باشید. فروید درباره‌ی آن در متنی که در طول جنگ جهانی اول نوشته است درباب روان‌رنجوری‌های جنگ سخن می‌گوید: «دشمن داخلی خود را در مقام شک، درنگ، ترس و گریز آشکار می‌کند. دشمن داخلی اراده به اندیشیدن است.»

امروزه، در این‌جا، تمام رسانه‌ها و نظام سیاسی مصمم به شکست دشمن داخلی‌اند: فدریکو رامپینی^۴ مدیر روزنامه‌ی آینده^۵ را متهم به کار کردن برای پوتین می‌کنند،^۶ کلمات پاپ توسط کل نظام رسانه‌ای ایتالیا سانسور می‌شوند و فرانچسکو مرلو^۷ دعوت به بدنام ساختن مردها می‌کند.

ما همین حالا نیز در فرایند نظامی‌سازیِ گفتمان عمومی بسیار به پیش رفته‌ایم، و طبقه‌ی سیاسی و خبرنگاران ایتالیا سربه‌زیرانه در حال هدایت مغزها به سوی جماعت ناسیونالیست‌اند. در آن جماعت تمایز برقرار کردن میان صداهای

^۳ sensitivity

^۴ Federico Rampini

^۵ L'Avvenire

^۶ بنگرید به:

<https://www.lav.it/laria-che-tira/video/federico-rampini-contro-marco-tarquinio-ignobile-mettere-sullo-stesso-piano-sanzioni-e-bombardamenti-۳۰۰۰۳-۲۰۲۲-۴۳۱۷۵۵>

^۷ Francesco Merlo

به ژئوپلتیک هاویه خوش آمدید!

روزنامه نگاران راست افراطی و صداهای روشن فکرانی که پیش زمینه‌ی تروتسکیستی یا مبارزه‌ی متداوم^۸ را دارند، سخت می‌شود.

نظام رسانه‌ای در دو سال گذشته متحمل جهش قابل توجهی شده است. در طول دوران پاندمی دائماً برای اهداف درمانی بسیج شده بود و بیست و چهار ساعته به ما آمبولانس‌ها، روپوش‌های سبزرنگ، و تجهیزات هوارسانی را نشان می‌دادند، و از یک نقطه‌ی مشخص به بعد شروع به نشان دادن تزریق سرنگ‌ها و سرم‌های بیشتر کردند، آن هم طی یک جریان بی‌وقفه‌ی واهمه‌برانگیز و القاکننده‌ی تشویش. شخصی پیش‌بینی کرد که این حصار رسانه‌ای درمانی مقدمه‌ای بر یک جهش رسانه‌ای تعیین‌کننده است. و حالا بیست و چهار ساعته ما مناظر وحشتناک، اندام‌های مثله‌شده و گریز دردناک و از سر استیصال مادران و کودکان را می‌بینیم. بیست و چهار ساعته صدای فریادهای گوش‌خراش مفسران، صاحب‌نظران و ژنرال‌هایی را می‌شنویم که فراخوان به جنگ می‌دهند و دشمن داخلی را ساکت می‌کنند.

اگر در کی‌یف زندگی می‌کردم، چه می‌کردم؟

بسیار از خود پرسیده‌ام: اگر در کی‌یف زندگی می‌کردم، چه می‌کردم؟ روزها این سؤال من را شکنجه داد. پدر من در جبهه‌ی مقاومت ایتالیا در برابر فاشیسم مشارکت داشت، و من به خود گفتم، آیا این وظیفه‌ی من نیست که از مقاومت مردم اوکراین حمایت کنم؟ آیا نباید بر سر ارزش‌هایی بجنگم که تهاجم روس‌ها آن را به خطر انداخته است؟

سپس به خاطر می‌آورم که پدر من هنگامی که مجبور به فرار از پادگان در پادوا^۹ شد، ضد فاشیست نبود، منظورم پادگانی است که وی در آن جا سرباز وظیفه بود. وی فاشیسم را هرگز یک معضل تلقی نکرده بود، برای وی فاشیسم قسمی شرایط طبیعی

^۸ Lotta Continua

جریان چپ افراطی در ایتالیا

^۹ Padua

بدیهی بود، همان‌طور که برای اکثریت جمعیت ایتالیا چنین بود. هنگامی که ارتش ایتالیا بعد از هشتم سپتامبر ازهم پاشید، به مانند بسیاری دیگر گریخت و به دیدن خانواده‌اش در بولونیا رفت، اما خانواده‌اش به خاطر ترس از بمباران از شهر گریخته بودند. بنابراین، همراه برادرش تصمیم گرفت به منطقه‌ی مارکه بگریزد، کسی نمی‌داند برای چه چنین تصمیمی گرفتند. آن‌ها گروهی از آوارگان جنگی دیگر را یافتند و با پارتیزان‌ها ملاقات کردند و به آن‌ها پیوستند. وی برای دفاع از زندگی‌اش پارتیزان شد. هنگامی که با پارتیزان‌ها گفت‌وگو می‌کرد، به نظر او کمونیست‌ها سخاوتمندترین و مستعدترین آنان بودند، و او فهمید که کمونیست‌ها توضیحی برای گذشته و برنامه‌ای برای آینده دارند: پس او به یک کمونیست تبدیل شد.

اگر من در کیفیت زندگی می‌کردم و فردی در آن‌جا بود که برای من توضیح می‌داد که به خاطر دفاع از جهان آزاد،^{۱۰} دموکراسی،^{۱۱} ارزش‌های غربی،^{۱۲} و تمام این کلماتی که همه‌شان با حرف بزرگ نوشته شده‌اند،^{۱۳} مجبور به دفاع هستم، از دفاع کردن شانه خالی می‌کردم. اما ممکن بود که برای دفاع از خانه و برادرانم، تصمیم پیوستن به مقاومت بگیرم؛ تمام کلماتی که با حروف کوچک نوشته می‌شوند. بنابراین نمی‌دانم که چگونه به این پرسش پاسخ دهم: آیا در مقاومت اوکراین مشارکت می‌کنم یا آیا به یک سرباز روس گلوله شلیک می‌کنم یا نه. اما آن‌چه که مطمئناً می‌دانم این است؛ دلایل برجسته‌ای که جهان آزاد برای چرایی فراخواندن اوکراینی‌ها به مقاومت ارائه می‌دهد، اشتباه است. و اشتباه همین لفاظی اروپایی است که اصرار به ادامه‌ی نمایش دارد.

^{۱۰} Free World

^{۱۱} Democracy

^{۱۲} Western Values

^{۱۳} براردی در متن اصلی تمام این واژه‌ها را با حروف بزرگ آورده است.

نازیسم به مثابه‌ی فرگشت ۱۴ حقارت

جنونِ وحشت در اروپا رها شده است، همان‌گونه که دو دهه است در سوریه، افغانستان، عراق، لیبی و یمن رها شده است. اما آن‌ها مکان‌هایی بسیار دور هستند که سکنه‌ی آن بسیار متفاوت از ما هستند، یا دقیق‌تر بگوییم؛ سکنه‌ی آن‌جا مردمانی هستند که از آن‌ها تنفر داریم و پست می‌پنداریم.

ولادیمیر پوتین، که هرگز میل امپراتورمآبانه و روش‌های استالینستی‌اش را در هنگام ملاقات با رؤسای جمهور، تجار و خبرنگاران ما پنهان نکرده است، این جنگ را به این خاطر آغاز کرد که اکثر مردم روسیه به حقارت سی سال گذشته‌شان واکنش نشان دادند، درست به همان شیوه‌ای که آلمان‌ها به حقارت و رسای در سال‌های دهه‌ی ۱۹۳۰ میلادی واکنش نشان دادند.

نازیسم فرگشت حقارت است، و نوید رستگاری متجاوزانه از حقارت است. هر کس که می‌خواهد عمق حقارت تحمل شده توسط روس‌ها از ۱۹۹۰ را بداند باید زمان دست دوم^{۱۵} اسوتلانا الکسیویچ^{۱۶} را بخواند.

اما همان‌گونه که شی جی پینگ خونسرد می‌گوید: «یک دست صدا ندارد». دست پوتین کافی نیست. دست دیگر دست جو بایدن است که اوکراینی‌ها و روس‌ها را به جنگ کشاند تا بتواند چهار نتیجه به‌دست آورد: به لحاظ سیاسی اتحادیه‌ی اروپا را تخریب کند، از ساخته شدن نورد استریم ۲ جلوگیری کند، آرای خود در انتخابات کشور را افزایش دهد، دشمن روسی را شکست دهد.

دو هدف اول به خوبی کسب شده‌اند. دولت آلمان پروژه‌ی نورد استریم ۲ را لغو کرده است از این‌رو، اروپا اکنون مجبور است تقاضای خود را از طریق بازار آمریکا

^{۱۴} EVOLUTION

^{۱۵} Second Hand Time: بنگرید به:

<https://www.bompiani.it/catalogo/tempo-di-seconda-mano->

۹۷۸۸۸۴۵۲۹۷۵۳۳

^{۱۶} Svetlana Aleksievic

برآورده کند، جایی که قیمت سوخت کمی بالاتر است و در هر صورت به اندازه‌ای نخواهد بود که حتی جایگزین گاز روسیه باشد.

به لحاظ سیاسی اتحادیه‌ی اروپا به انقیاد اراده‌ی ناتو درآمده و مجبور شده است خود را به عنوان یک ملت شناسایی کند، این دقیقاً مخالف چیزی است که بنیان‌گذاران اتحادیه‌ی اروپا قصد کرده بودند. اتحادیه‌ی اروپا برای گریز از دل‌مشغولی ناسیونالیستی متولد شده بود، اما در اوایل ۲۰۲۲ ناتو آن را به یک ملت بدل کرد. و حال ملت اروپا، به مانند هر ملت محترمی در حال غسل تعمید خود با شعله‌های جنگ است.

برای دو نتیجه‌ی دیگر مسئله پیچیده‌تر است زیرا ۵۵٪ آمریکایی‌ها سیاست خارجی بایدن را محکوم می‌کنند (این مسئله که اکثریت جنگ رییس جمهور را محکوم کنند هرگز قبلاً وجود نداشته است حتی در ایام جنگ ویتنام و عراق). اولویت الکتورال با توجه به نظرسنجی‌ها مثبت نیست، بایدن از ۳۶٪ به ۴۴٪ رسیده است، اما این کافی نیست. احتمالاً دموکرات‌ها انتخابات نوامبر را خواهند باخت، و دوره‌ی بعدی انتخابات ریاست جمهوری را یک جمهوری خواه (باید ببینیم کدام یک، اما ترامپ را غیرمحمتم نخواهم شمرد) خواهد برد.

همین‌طور برای نتیجه‌ی آخری که بایدن خواهان کسب آن است، یعنی شکست روسیه، اوضاع حتی پیچیده‌تر است. فارغ از مقاومت خشم‌آلود مردم اوکراین، روسیه در حال کسب آن چیزی است که عزم آن را کرده بود، یعنی تخریب سازوبرگ نظامی اوکراین و تحت کنترل گرفتن مناطق جنوبی و کریمه. هزاران سرباز روسی می‌میرند و حتی ژنرال‌های روسی در طول نبرد بر زمین می‌افتند، واقعیتی که پوتین ذره‌ای اهمیت برای آن قائل نیست. جان فشانی روح عرفان ناسیونالیستی روسی است، همان‌گونه هر کسی که تولستوی، ایزاک بابل^{۱۷} و الکساندر بلوک^{۱۸} خوانده باشد، به این موضوع واقف است. بنابراین قابل پیش‌بینی است که این نبرد در محدوده‌ی اوکراین تداوم خواهد یافت و روسیه به مرحله‌ی فاجعه‌ی اقتصادی و اجتماعی وارد

^{۱۷} IsaaK Babel

^{۱۸} Aleksandr Blok

می‌شود. در این مورد، ضمناً بایستی واقف باشیم که جنگ داخلی در کشوری با ۶۰۰۰ کلاهک هسته‌ای دارای خطرهای بی‌سابقه‌ای است.

زندگی در بهشت

بر طبق برخی از نظرسنجی‌ها، ۸۳٪ درصد روس‌ها از جنگ حمایت می‌کنند. من این را باور نمی‌کنم، فکر می‌کنم آمارهایی که از مسکو می‌آید غیرقابل اعتماد است. اما این‌که تجاوز صورت گرفته از حمایت اکثریت بهره‌مند باشد، محتمل است. اقلیت فزاینده‌ای از جوانان روس نیز به سوی ایده‌های اولتراناسیونالیستی روی می‌آوردند، گویی برای آن‌ها جنگ در اوکراین تزکیه‌ی نفس روح روسی است که در مقام مقدمه‌ای برای مخاطرات بیش‌تر است. ابله‌ی به نام ایوان آخلابیستین^{۱۹} با طنینی شورمندانه اظهار می‌کند: «متشکریم از اوکراین که دوباره روس بودن را به ما آموخت».

قسمی سنت طولانی شهیدنگاری وجود دارد که برآمده از روح‌گرایی ارتدوکس است، سنتی که از داستایوفسکی می‌گذرد و مرزهای قرن بیستم را درمی‌نوردد و مجدداً در واسیلی گروسمن^{۲۰} و حتی خود الکساندر سولژنیتسین^{۲۱} پدیدار می‌شود. این قربانی‌بودگی عرفانی، در کلمات کشیش زوسیما که در حال مرگ است در کتاب *برادران کارامازوف* خلاصه می‌شود: «مادر، گریه نکن، زندگی بهشت است و همه‌ی ما در بهشتیم، اما نمی‌خواهیم آن را تصدیق کنیم، زیرا اگر اراده‌ای به تصدیق آن داشتیم، از فردا بهشت در سرتاسر دنیا برپا خواهد شد».

بهشتی که داستایوفسکی از آن سخن می‌گوید رنج، سردی، فلاکت و شکنجه است. در یک کلام: صلیب. ناسیونالیسم ارتدوکس روسی عاشق رنج است، چنان که

^{۱۹} Ivan Okhlobystin

کشیش ارتدوکس، کارگردان، مجری تلویزیون و بازیگر روس است. م

^{۲۰} Vasily Grossman

^{۲۱} Alexander Solzhenitsyn

گویی رنجِ نشانه‌ی نزدیکی به مسیح مصلوب را پیشکش می‌کند و دقیقاً همان قدر عاشق مردمان است که از زنان و مردان مجرد [و نه انتزاعی] متنفر است: راسکولینکوف پیش از آن که مرتکب جنایت عاری از احساس شود - که دقیقاً بخاطر عاری از احساس بودنش باید انجام شود - اعلام می‌کند: «چقدر مردمان نفرت‌انگیزند». جهل آمریکایی با دیوانگی روسی در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند و این تقابلی آسان نیست. آمریکایی‌ها (که البته از طبقه‌ای سخن می‌گوییم که دارای قدرت رسانه‌ای و سیاسی هستند) هرگز قادر به درک تفاوت‌ها نبوده‌اند، به جز عقب‌ماندگی و مادونی که باید استثمار شود، به انقیاد کشیده شود و با سیلی زدن درست شود. اما تمایز فرهنگی روسی باقی می‌ماند، چیزی که در آمیزه جهان‌شمول‌گرایی نجات بخش‌اش و نیز در مکتب فکری رنجور خود ساده‌پذیر نیست، هر دو این‌ها را تحمل که می‌کند هیچ و تحمیل هم می‌کند.

دیوانگی روسی و جهل آمریکایی اروپا را به لبه‌ی پرتگاهی کشانده‌اند که در حال حاضر بازگشت از آن دشوار به نظر می‌رسد.

کشوری پیشتاز در جهان آزاد

در کشوری که جهان آزاد (یادآوری می‌کنم، با حرف بزرگ [W]) را رهبری می‌کند، پلیس به طور معمول روزی سه نفر را می‌کشد، و از میان این سه نفر اشخاص سیاه‌پوست را بیش از همه می‌کشد.

بعد از قیام جورج فلویید در سال ۲۰۲۰، هنگامی که رأی سیاهان و چپ‌ها بالا رفت، حزب دموکرات متعهد شد تا بودجه‌ی پلیس را کاهش دهد و برای بهبود شرایط اجتماعی سرمایه‌گذاری زیادی بکند؛ البته که به هیچ کدام از این وعده‌ها وفا نشد: لغو بدهی دانشجویی و... رخ نداد. و بودجه‌ی پلیس نیز کاهش نیافت. بر عکس تنها بودجه‌ی آن‌ها افزایش پیدا می‌کند.

در مرز مکزیک رد پذیرش مهاجران به درجه‌ای رسیده است که فرد را وامی‌دارد تا حسرت روزهای رئیس‌جمهوری ترامپ را بخورد (او فعلاً عقب نشسته است).

به ژئوپلتیک هاویه خوش آمدید!

به هزار و یک دلیل، حمایت از بایدن به پایین‌ترین سطح خود رسیده است. بعد از [وقایع] آگوست در کابل، بایدن مجبور بود ثابت کند، که گرچه آمریکا جنگ را علیه متزلزل‌ترین کشور دنیا باخته است، می‌تواند آن را در برابر روسیه ببرد. بنابراین وی نمی‌توانست درخواست‌های مکرر سرگئی لاوروف را در نظر بگیرد، لاوروفی که پیوسته تکرار می‌کرد، روسیه خواهان بحث درباره‌ی امنیت‌اش، مرزهایش، و بدین ترتیب گسترش مستمر ناتو طی بیست و پنج سال گذشته است.

به مانند کاری که اغلب پیرمردها انجام می‌دهند، پیرمردهایی که علیه عجز دردآور خود شورش می‌کنند، بایدن تصمیم به تقابل سرراست با روسیه گرفت و برای رودررو شدن با پوتین آماده شد. اما هنگامی که زمان کشیدن اسلحه از غلاف سر رسید، اوکراینی‌ها تنها گذاشته شدند تا با جنایت‌کار استالینیست-تزاریست کرمیلین روبه‌رو شوند.

اسپانسرهای آمریکایی-اروپایی مقاومت اوکراین اسلحه و حمایت رسانه‌ای فراهم کرده‌اند. با این حال اوکراینی‌ها هستند که می‌میرند، اوکراینی‌هایی که تاریخ طولانی سرکوب، آن‌ها را به سوی مواضع اولترا-ناسیونالیستی سوق داده است.

جنگ میان-سفیدان^{۲۲} ژئوپلتیک جدید هاویه را تسریع می‌کند

فارغ از آسیب‌شناسی روانی جنون پیری^{۲۳} که نقشی اساسی در فروپاشی روان‌پریشانه نژاد سفید (آمریکایی-اروپایی-روسی) ایفا می‌کند، چه چیز محرک استراتژیک این جنگ است؟ جواب قطعی بایدن است: دفاع از جهان آزاد و معنای غرب ضروری است، چیزی که بایدن بر طبق آن تصمیم گرفته است دوباره رهبر [جهان] بشود. دفاع از غرب بعد از پنج قرن استعمار، خشونت، غارت نظام‌مند، و نژادپرستی سخت شده است. همان‌طور که به زودی مشاهده خواهیم کرد، انتخاب

^{۲۲} Inter-White War

^{۲۳} senile dementia

روسی-آمریکایی برای آغاز جنگ میان-سفیدان انحطاط نژاد سفید را تسریع کرده است و به فروپاشی آن منجر می‌شود.

آنچه در ۲۴ فوریه شروع شد جنگی میان-سفیدان است، که در آن نژاد سفید علیه نژاد سفید می‌جنگد؛ اما از دل این جنگ ژئوپلیتیکی پسا-جهانی پدیدار خواهد شد- قطعاً که همین حالا در حال پدیدار شدن است.

هنگامی که در سال ۱۹۸۹ جهان آزاد قلمرو سوسیالیستی را شکست داد، شکستی که مسیر را برای خصوصی‌سازی جهان و تحمیل مالی نولیبرالیسم گشود، ایدئولوژیست‌ها شگفت‌زده شدند که آیا نظم جدید بی‌بازگشت و ابدی است و آیا تاریخ با تمام تعارضات و انقلاب‌ها و جنگ‌هایش به پایان رسیده است. اظهار نظر فرانسیس فوکویاما^{۲۴} در این مورد کمی شتاب‌زده بود و لیبرال‌دموکرات‌ها جولان می‌دادند [که]: دموکراسی و بازار زوجی شکست‌ناپذیر است.

واژه‌ی دموکراسی که با قانون آهنین بازار جفت شده بود، بی‌معنا بودن خودش را خیلی زود افشا کرد: هر چهار یا پنج سال شهروندان جهان آزاد می‌توانند نمایندگان خود را انتخاب کنند؛ اما نمایندگان‌شان نمی‌توانند کاری فراتر از به‌کارگیری قانون بازار انجام دهند؛ قانونی که اراده‌ی سیاسی قادر نیست منطق خودکار آن را تضعیف کند.

این کلاهبرداری نتوانست دوام آورد و از سال ۲۰۱۶ به بعد دموکراسی به یک شوخی تکراری تقلیل یافته است.

فردی که حماقت‌اش کمی کمتر از فوکویاما است، کتابی نوشت که شرح می‌دهد دوره‌ی رویارویی نژادها آغاز شده است. ساموئل هانتینگتون^{۲۵} در کتاب‌اش به نام برخورد تمدن‌ها^{۲۶} ژئوپلیتیک این برخورد را در حالت کلی شرح داد، که در دیدگاه وی باید تعدادی (هفت یا شاید کمی بیشتر یا کمتر) از بلوک‌های تمدنی در برابر یک‌دیگر قرار بگیرند.

^{۲۴} Francis Fukuyama

^{۲۵} Samuel Huntington

^{۲۶} The Clash of Civilizations

به ژئوپلتیک هاویه خوش آمدید!

به نوعی، نظریه‌ی هانتینگتون هویت - قومی، مذهبی، فرهنگی - را خط جداکننده‌ی نیروهای متعارض توصیف کرد و جنگ آمریکا علیه کشورهای اسلامی و تقابل پیش روی میان غرب و جهان چینی را پیش‌بینی کرد. اشتباه هانتینگتون به اندازه‌ی فوکویاما نبود، اما نظریه‌ی وی فرایندی بسیار پیچیده‌تر را بدل به مسئله‌ای پیش پاافتاده کرد.

پیروزی لیبرال‌دموکراسی همزمان شد با خصوصی‌سازی کل سپهر اجتماعی و بی‌ثبات‌سازی عمومی فعالیت کاری. فروپاشی سخت «تمدن اجتماعی»^{۲۷} اثر آن بود، نوعی از تمدن که در آن منافع اکثریت به وسیله‌ی تنظیم سیاسی و بالاتر از همه به وسیله‌ی آموزش حفاظت می‌شد که امکان به تعلیق درآوردن قانون طبیعی جنگل را فراهم می‌کرد.

در کنار بسیاری از چیزهای دیگر، تمامیت‌خواهی سرمایه‌دارانه مدارس عمومی را نابود کرد. فرآیندهای آموزشی که در نیمه‌ی دوم قرن بیستم معنای اخلاقی و همبستگی در زندگی انسانی را ذره‌ذره فهمانده بودند و برابری طلبی و اومانیسیم را تبلیغ می‌کردند، با تعلیم انسانیت‌زدایی جایگزین شده‌اند؛ یورش فراگیر تبلیغاتی اجتناب‌ناپذیری که تحت تأثیر سلطه‌ی شرکت‌های عظیم جهانی قرار دارد و در فعالیت‌های شناختی گونه‌ی بشر شبکه‌ای شده ریشه می‌دواند.

و بدین ترتیب خارق‌العاده‌ترین اثر کانفورمیسم که تا به حال شناخته شده است، تولید شد: جهل و موهومات تبلیغاتی هر قاعده‌ی سیاسی و هر شکل فرهنگی را که همساز با تحمیل سود نبود، از بین بردند.

مالی‌سازی تمام اقتصاد که به‌مدد تکنولوژی‌های دیجیتال ممکن شد، سلطه‌ی قطعی امر انتزاعی بر امر انضمامی را امکان‌پذیر ساخت.

سرمایه‌داری مالی در مقام یک نظام خودکار بدون بدیل پدیدار شد، کار بی‌ثبات نشان داد هم‌بستگی ناممکن است و آینده قاطعانه در زمان حال خودکار محصور شده است.

از این منظر فوکویوما صحیح می‌گفت: تاریخ به پایان رسید، فلاکت روان‌رنجورانه به مانند آتش جنگلی در حال گسترش، در همه‌جا بود و سوژکتیویته به انقیاد دیکتاتوری روان-دارویی توده‌ای و تأیید دیجیتالی فراگیر درآمد.

سپس فاجعه از راه رسید. بعد از آشوب‌هایی در مقیاس جهانی در پاییز ۲۰۱۹ (که در هنگ‌کنگ، سانتیاگو، تهران، کیتو و... شیوع یافت) سر و کله‌ی ویروس نیز پیدا شد.

و ویروس شرایطی را برای فروپاشی روانی آفرید که اکنون در حال تکه‌پاره کردن صحنه‌ی جهانی است.

هاویه مانع گردش کالاها و ادامه‌ی کار در بخشی اعظمی از جهان شد، اما حالا خطر جنگ زنجیره‌ی مجرد تولید-توزیع-مصرف را بازمی‌گرداند و خطر اتمی تخیل افسرده را دچار گسست می‌کند، درست به‌سان کابوسی رؤیایی که فرد بعد از بیدار شدن از آن فقط کشف می‌کند این کابوس واقعیت دارد.

انتقام

جنگ میان-سفیدان منجر به تقسیم‌بندی جهان در امتداد خطوطی نامرئی شد که اندکی با ژئوپلتیک و ایدئولوژی مرتبط است و بیشتر با تاریخ استعمار و استثمار نژادی سروکار دارد.

هنگامی که طرح محکومیت یورش روسیه به اوکراین به سازمان ملل ارائه شده، پرجمعیت‌ترین کشورها- هند، پاکستان، اندونزی، آفریقای جنوبی- در کنار چین از تصویب این طرح سر باز زدند. برای اولین بار سناریوی ژئوپلتیکی در حال پدیدار شدن است که در امتداد خطوط پرشکن استعماری حرکت می‌کند. امپراتوری‌های سفید متعلق به گذشته در حال تصادم یا پیوند با یک‌دیگرند، در حالی که جهان غیرسفید در افق پدیدار می‌شود.

روسیه ورق شانس این بازی است، نقش دیوانه را بر عهده دارد، عنصری درونی است که به مثابه‌ی مسیر مفصل‌زدایی جهان سفید عمل می‌کند.

عنصر دیگری که دیوانه شده می‌تواند پاکستان باشد، که تحت فشار آمریکایی‌ها از یک سو و نفوذ چینی‌ها از سوی دیگر له شده است. نخست وزیر عمران خان ۲۸ از لحن شدیدی برای تقبیح دخالت آمریکا استفاده کرده است و نواز شریف ۲۹ موفق شده است تا وی را از دولت کشور اخراج کند. اما نبرد در پاکستان تازه آغاز شده است و می‌تواند به زودی شعله‌ور شود.

عناصر دیگری که دیوانه شده‌اند را می‌توان در همه‌جا مشاهده کرد، و حتی نیازی به نام بردن از آن‌ها نیست.

دیگران نیز دیوانه خواهند شد.

جنگ میان-سفیدان در اوکراین کاتالیزوری برای قسمی فرایند گسست میان شمال و جنوب [جهانی] است که ما در حال مشاهده‌ی اولین تکانه‌های آن هستیم. گاهی اوقات به یاد مائو می‌افتم، که هرگز از پیروان او نبوده‌ام، اما فردی بود که چیزهای جالبی می‌گفت. به خاطر می‌آورم که در سال‌های ۱۹۶۰ مائو این نظریه را ارائه داد که به زودی حاشیه‌ها کلان‌شهرها را خفه خواهند کرد.

این نظریه مشخصاً مورد پیروی لین‌پیاو، ۳۰ همراه مورد اعتماداش بود (که بعدها در حال پرواز با هواپیما در سال ۱۹۷۱ حذف شد)، اما دیدگاه سکان‌دار بزرگ ۳۱ را باید به منزله‌ی اتحادی استراتژیک میان کارگرهای جهان صنعتی و پرولتاریا یا جمعیت دهقانی کشورهای حاشیه‌ای فهمید. شعار انترناسیونال کمونیست «پرولتاریای تمام جهان متحد شوید!» توسط مائویست‌ها در عبارت «پرولتاریا و مردم ستم‌دیده متحد شوید!» بار دیگر صورت‌بندی شد.

آن سال‌ها به نظر می‌رسید که استعمار در حال عقب‌نشینی است، جنبش‌های رهایی‌بخش امپریالیست‌ها را دفع کردند و در سال ۱۹۷۵ شکست آمریکا در ویتنام لحظه‌ی اوج یک فرایند رهایی‌بخش به نظر می‌رسید.

۲۸ Imran Khan

۲۹ Nawaz Sharif

۳۰ Lin Piao

۳۱ Great Helmsman

اما امور دقیقاً آن‌گونه که امید داشتیم به پیش نرفت: استعمار در اشکال جدیدی به مانند سلطه‌ی اقتصادی، استخراج‌گرایی و استعمار فرهنگی احیا شد. فرمول «حاشیه شهرها را خفه خواهد کرد» را می‌توان با نگاه به گذشته به عنوان بدیلی برای اتحاد میان کارگران صنعتی و مردم فقیرشده به‌وسیله استعمار مشاهده کرد. مائو گفت: اگر همه چیز خوب پیش رود، پیوندی میان کارگران شمال و دهقانان جنوب به‌وجود خواهد آمد. اگر چیزی اشتباه شد و کارگران شمالی شکست بخورند، آن‌گاه این مردم ستم‌کشیده خواهند بود که سرمایه‌داری امپریالیستی را خفه خواهند کرد.

امیدوارم که این ساده‌سازی کاریکاتوری را ببخشید، اما مائو شوخی نمی‌کرد. این راه‌پیمایی طولانی ۳۲ کلاً همین بوده است: شهرها را از حاشیه محاصره کرده بود، تا زمانی که در یک کشور عمدتاً دهقان قدرت را به دست گرفت. چینی‌ها خاطره‌ی حقارت تحمیل شده توسط قدرت‌های غربی در حال ترقی به امپراتوری آسمانی ۳۳ در اواسط قرن نوزدهم را در خاطر می‌پروراندند، خاطره‌ای که آن را به مدت ۱۵۰ سال در پیرامون نگاه می‌داشتند. و به این ترتیب در قرن ۲۱ مردمی که توسط استعمار فقیر شده‌اند و به مدت دو سده تحت انقیاد استثمار و حقارت بودند، خفه کردن کلان‌شهر سفید را به شیوه‌های مختلف آغازیده‌اند: مهاجرت، قبیله‌گرایی ناسیونالیستی، گرایش به از بین بردن نقش دلار به عنوان کارکرد پولی غالب در سطح جهانی.

افق استراتژیک «خیر» شکست خورده است زیرا کمونیسم کارگران صنعتی از سرمایه‌داری نئولیبرال جهانی شکست خورده است. بنابراین افق استراتژیک دوم و شرتر باقی ماند: رستاخیز مجدد ناسیونالیسم‌ها، انتقام.

۳۲ Long March

۳۳ Celestial Empire : این واژه برگرفته از عبارت چینی تیان‌چائو است، و حال

دوباره به دلیل رشد و شکوفایی اقتصادی شدید چین به کار گرفته می‌شود. -م

به ژئوپلتیک هاویه خوش آمدید!

حال انتقام در درون جهان سفید همراه با نزاع میان روسیه و «جهان آزاد» به پیش برده می‌شود، اما قسمت بعدی پیدایش مجددِ تهاجمی قدرت‌هایی است که در قرن‌های گذشته تحت انقیاد بودند.

آیا غرب می‌تواند از این حمله‌ی دو جانبه، که به تسلیم‌ناپذیری تخاصم اسلام‌گرایانه اضافه می‌شود، جان سالم به در برد، تخاصمی که نه تنها در خاورمیانه بلکه در حاشیه‌ی شهرهای بزرگ اروپا نیز آماده‌ی فوران است؟ تنها انترناسیونالیسم طبقه‌ی کارگر می‌تواند از زورآزمایی با استعمار فعلی و گذشته که منتج به حمام خونی در سطح کره زمین می‌شود، جلوگیری کند: کارگران غرب صنعتی و پرولتاریای مردمان تحت ستمِ استعمار خود را در یک برنامه‌ی کمونیستی مشابه بازناسایی کنند. اما کمونیسم شکست خورده است و ما باید با یک جنگ همگانی بر سر هیچ روبه‌رو شویم.

قطعه‌ی پایانی

در این سرایشی عمومی ما باید تلاش کنیم تا فرگشت سرایشی اروپا را تخیل کنیم. چگونه این فرایند فروپاشی اجتماعی التیام خواهد یافت، آن هم هنگامی که اقتصاد مختل و جامعه متلاشی شده است، بطوری که تا دیروز غیرقابل تصور بود؟ چه کسی انقلاب‌های احتمالی اروپا را رهبری خواهد کرد؟

در این لحظه مشخص است که نیروهای غالب ناسیونالیستی و روان‌پریشانه خواهند بود که ما را به یاد پیش‌بینی ساندرو فرنزی^{۳۴} می‌اندازد، کسی که در رساله‌ای در سال ۱۹۱۸ این عقیده را که روان‌پریشی توده‌ای قابل درمان است نادیده می‌انگارد.

این چالش امروز است: چگونه جنونی را درمان می‌کنید که از محدودیت‌های فردی‌اش خارج شده است و قلمروی ذهن جمعی را تحت تأثیر قرار داده است؟

^{۳۴} Sandor Ferenczi

به این پرسش‌ها نمی‌توان به صورت متداوم پاسخ داد، با این حال این پرسش‌ها را باید فوراً پرسید، زیرا سوپژکتیویته‌ی اجتماعی میان همه‌گیری افسردگی و جنون توده‌ای تهاجمی تلوتلو می‌خورد، و فقط یک درمان مؤثر برای این چارچوب بیمارگون می‌تواند از رسیدن به هولوکاست پایانی جلوگیری کند. یافتن یک درمان مؤثر وظیفه‌ی هر اندیشه‌ای است که مشتاق است به درد زمان حال بخورد.

پیوند با متن انگلیسی

<https://illwill.com/geopolitics-of-chaos>

پیوند با متن ایتالیایی (۱۲ آوریل ۲۰۲۲)

<https://not.neroeditions.com/il-precipizio>